

اعتبار قضیه قضاوت شده کیفری در مدنی در حقوق ایران و فرانسه^۱

علی عسگری توانی*، حسن محسنی**، محمدعلی مهدوی ثابت***، منصور امینی****

چکیده

تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲، پیرو قانون ۱۳۷۸ که دادگاه‌های عام را مدنظر داشت، این سؤال را مطرح کرد که تفکیک مراجع حقوقی و کیفری چه آثاری را در پی خواهد داشت. یکی از این آثار تأثیرپذیری مرجع حقوقی از کیفری به علت تبعیت مرجع حقوقی از رأی کیفری است. با این حال، شرایط و دامنه آن تا چه حدی می‌باشد؟ مقنن در ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری فقط عبارت «مؤثر» بودن رأی کیفری بر حقوقی را ذکر کرده است. در حالی که عبارت گویا نبوده و باید با واکاوی ارکان رأی کیفری به تحلیل موضوع پرداخت. در این مقاله، که موضوع آن بررسی دامنه اعتبار امر قضاوت شده کیفری در مدنی است، با ذکر مبانی، اوصاف، شرایط و آثار قاعده اعتبار امر قضاوت شده کیفری در مدنی در حقوق ایران و فرانسه، با ذکر آرای، برتری امر کیفری بر حقوقی را تبیین کرده و در انتها استثنای این موضوع را که شخص ثالث متضرر از رأی کیفری و خریدار مال در معامله

۱. این مقاله برگرفته از رساله دوره دکتری تخصصی نویسنده اول تحت عنوان «رابطه موضوع مدنی و کیفری در حقوق موضوعه ایران و فرانسه با نگرشی بر رویه قضایی» با راهنمایی آقای دکتر حسن محسنی و مشاوره آقای دکتر منصور امینی و آقای دکتر محمدعلی مهدوی ثابت در دانشگاه آزاد اسلامی (واحد علوم و تحقیقات تهران) است.
* قاضی دادگستری، دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد علوم و تحقیقات تهران)، تهران، ایران
m.asgaritavana@yahoo.com
** دانشیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
hmohseny@ut.ac.ir
*** استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد علوم و تحقیقات تهران)، تهران، ایران
m-mahdavisabet@srbiau.ac.ir
**** دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
m_aminisbu.ac.ir

به قصد فرار از دین می‌باشد، بیان نموده‌ایم. روش تحقیق بر اساس شیوه توصیفی تحلیلی و کاربردی (رویه قضایی) است. نتیجه اصلی اثبات وجود حق شخص ثالث متضرر از قاعده یادشده می‌باشد. واژگان کلیدی: معامله به قصد فرار از دین، شخص ثالث، اعتبار امر قضاوت‌شده، حقوق فرانسه

مقدمه

رابطه حقوق مدنی و حقوق جزا انکارناپذیر است. دلیل آن فعل ارتكابی مرتکب است که به‌عنوان فصل مشترک دو حوزه می‌تواند دو مسئولیت کیفری و مدنی را در پی داشته باشد. حقوق دانان حاکمیت امر کیفری بر حقوقی را ناشی از امکاناتی می‌دانند که مراجع کیفری برای دستیابی به حقیقت در اختیار دارند و اینکه مراجع کیفری دفاع از آسایش و امنیت جامعه را بر عهده دارند و تصمیمات آنان ناظر به جان و آزادی شهروندان است. در نتیجه، تصمیمات چنین مراجعی نباید از سوی مراجع دیگر مورد تردید قرار گرفته یا نادیده انگاشته شود (آشوری، ۱۳۹۵: ۳۶۹). همین امر باعث تأثیرپذیری امر حقوقی از کیفری می‌شود، با این وصف کیفیت این تأثیرپذیری نیاز به تحلیل موضوع داشته تا با بررسی آن بتوان به چهارچوب معینی درخصوص قاعده برتری امر کیفری بر حقوقی دست یافت. قاعده مذکور نیز به مانند بسیاری از قواعد، بدون استثنا نیست. اگر رأی کیفری به ضرر شخص ثالثی باشد که در پرونده کیفری حضور ندارد، چنانچه شخص ثالثی در موضوع ذی‌حق باشد، ناعادلانه جلوه نموده و بایسته است مقنن در تعدیل قاعده مذکور همت جوید. مصداق دیگر، وضعیت معامله به قصد فرار از دین می‌باشد. آیا معامله شخص ثالث (خریدار) در مقابل طلبکار از فروشنده مصون از تعرض است؟ آیا استثنای مذکور قابل تسری به مصداق‌های دیگر از جمله اسناد تجارتي می‌باشد؟ مورد دیگر درخصوص اصل قاعده اشتباه بودن رأی کیفری است. آیا چنانچه مرجع حقوقی به این اشتباه پی ببرد، می‌تواند آن را اجرا ننماید؟ با بررسی کتب و مقالات مربوطه، تحقیقی که بیانگر بررسی سؤالات مذکور باشد انجام نشده است، در حالی که ضرورت آن وجود دارد: اولاً اشتباهاتی که در صدور آراء کیفری وجود دارد کم نمی‌باشد و ثانیاً اختلاف نظری که درخصوص پذیرش استثنائات وجود دارد، ضرورت بحث را توجیه می‌نماید. در این مقاله درخصوص قاعده مذکور به همراه استثنای آن صحبت خواهیم کرد. همچنین در کنار مباحث نظری، به رویه قضایی ایران نیز پرداخته‌ایم تا اعمال قاعده را در دادگاه‌های ایران بررسی نماییم.

۱. مبنا و اوصاف قضیه قضاوت‌شده کیفری در مدنی

مهم‌ترین مبنای قاعده جلوگیری از صدور احکام متهاافت در دو مرجع حقوقی و کیفری است. چراکه زیبنده مرجع قضایی اعم از حقوقی و کیفری نیست که احکام متعارض صادر نمایند. طرفین دعوا این مراجع را به‌عنوان ید واحده می‌بینند و انتظار دارند که تصمیمی قاطع و مستدل و به‌دور از

هر گونه شائبه صادر گردد. در کنار این مینا، همچنین «قضات کیفری وسایل جست‌وجو و دلیل در اختیار دارند که قضات مدنی ندارند (تحقیقات مقدماتی، قواعد اختصاصی دلیل). به عبارت دیگر، در تحصیل و ارزیابی دلیل محدودیت ندارند. این موارد، تصمیمات کیفری را نسبت به تصمیمات مدنی، به واقعیت نزدیک‌تر می‌کند. این اولویت ناشی از این است که وظیفه اصلی قاضی کیفری حفظ نظم عمومی بوده و جهت حفظ مصلحت جامعه در مورد شرافت و آزادی مجرمین تصمیم می‌گیرد. این قاعده دقیقاً به منظور ممانعت از هرگونه تناقض بین یک تصمیم مهم کیفری و یک تصمیم مدنی است که اهمیت کمتری دارد. البته این توجیه اولویت قاطع نیست. از طرفی به‌رغم تصمیمات کیفری، آن تصمیمات همیشه مطابق واقعیت نبوده و اغلب اوقات دارای اشتباهاتی ارادی یا غیرارادی می‌باشند. از طرف دیگر تناقض میان یک تصمیم کیفری و یک تصمیم مدنی، موقعی که دادگاه مدنی در دعوی خصوصی قبل از طرح دعوی کیفری تصمیم گرفته است و همچنین وقتی که شخص تبرئه شده کیفری با غیبت خود یا به جهت عدم ایراد به اعتبار قضیه قضاوت شده کیفری در مدنی موجبات محکومیت خود را در دعوی خصوصی فراهم می‌کند، ممکن نمی‌باشد» (Stefani et al, 2018: 838-839). در حقوق ایران مستندی که مبنای قاعده مذکور باشد ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری است که اولی در مورد تأثیر دعوی کیفری جعل بر دعوی حقوقی آن می‌باشد ولی جعل خصوصیتی نداشته و شامل بقیه موارد نیز می‌باشد؛ با وجود این، ماده ۱۸ به‌طور قاطع این موضوع را ذکر کرده است. از این‌رو در حال حاضر مستند مذکور جای هیچ‌گونه شبهه‌ای در این خصوص نگذاشته است.

اوصاف قاعده مذکور مطلق بودن و ارتباط آن با نظم عمومی است. مطلق بودن یعنی اینکه رأی قطعی کیفری فقط مختص طرفین پرونده نیست. در امور مدنی برخلاف امور کیفری، اصل نسبی بودن حاکم است؛ یعنی رأی فقط برای طرفین حق و تکلیف ایجاد می‌کند. این اطلاق ممکن است به ضرر شخص ثالث تمام شود. در حقوق فرانسه آنچه در تصمیم کیفری می‌آید، نسبت به همه اشخاص و تمام مسائل مؤثر است (Mazeaud et Tunc, 1958: 1747). وصف دیگر آمه بودن قاعده می‌باشد. آیا اعتبار حکم کیفری در دعوی مدنی قاعده‌ای است که در اختیار طرفین می‌باشد و تنها با طرح آن قاضی مدنی مقید می‌شود یا، صرف‌نظر از این امر، به‌طور قهری و آمه تحمیل می‌گردد؟ در حقوق ایران به نظر می‌رسد تردیدی در آمه بودن قاعده وجود نداشته باشد؛ زیرا اگر تعدیل قاعده و صرف‌نظر نمودن از چنین اعتباری در اختیار اشخاص باشد هدف آن برآورده نخواهد شد. رأی کیفری تنها درصدد تحمیل مجازات نیست، بلکه برای تعیین وضعیت صحیح شخص و ارتباط با کل اجتماع است و لوازم ضروری و ذاتی آن را نمی‌توان کنار نهاد. بدیهی است طرف ذی‌نفع

می‌تواند مانند سایر تصمیمات و آرا حق خود را ساقط کند؛ اما این اختیار اولاً محدود به مواردی است که موضوع مورد اسقاط، حق تلقی شود، نه حکم و لذا نمی‌توان آثار مدنی و اعتبار رأی کیفری را در مورد احوال شخصی و حقوق خانواده منتفی داشت. ثانیاً اسقاط حق نیز به معنای بی‌اعتباری قاعده نیست، بلکه همان طور که ذی‌نفع رأی مدنی، حتی پس از صدور رأی، می‌تواند از موضوع آن عدول کند و با اعراض یا ابراء مدیون حق خود را ساقط کند، در مورد رأی کیفری هم ذی‌نفع حق دارد از آثار رأی استفاده نکند، اما به هر صورت اصل اعتبار باقی است و طرف مقابل می‌تواند به آن استناد کند. ثالثاً با فرض وجود اعتبار مذکور، شخص ذی‌نفع حتی با رضایت طرف مقابل حق ندارد درخواست رسیدگی مجدد به همان مسئله را در دادگاه مدنی مطرح نماید و دادگاه نیز حق رسیدگی مجدد ندارد (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۳۱۸-۳۱۵).

۲. شرایط اجرای اعتبار قضیه قضاوت شده کیفری در مدنی

بعد از ذکر شرایط رأی در قسمت اول، در قسمت دوم نیز اجرای قاعده مذکور را در مسئولیت مدنی و کیفری مرتکب در فرض برائت یا محکومیت مطرح می‌نماییم.

۲-۱. شرایط رأی مرجع کیفری

اولین شرط این است که آیا رأی مرجع کیفری باید حکم باشد یا اینکه قرار نیز دارای این خصوصیت می‌باشد. در مورد حکم کیفری اعم از برائت یا محکومیت مخالفی وجود ندارد، ولی در مورد قرار بعضی از حقوق‌دانان معتقدند که صدور قرار بازپرس و کیفرخواست دادستان هیچ محدودیتی برای رسیدگی دادگاه مدنی و صدور رأی ایجاد نمی‌کند. مفهوم کیفرخواست و قرار بازپرس این است که در پرونده دلیل کافی برای تعقیب کیفری متهم وجود دارد و موضوع قابل طرح در دادگاه است و احتمال دارد دادگاه آن را بپذیرد یا به دلیل کافی نبودن دلیل انتساب جرم به متهم یا جرم‌نبودن کار منتسب به متهم قرار منع تعقیب صادر کند و نیز امکان دارد که به‌علتی مانند فوت و جنون متهم یا گذشت شاکی، تعقیب موقوف بماند. پس تا زمانی که از طرف دادگاه حکمی بر محکومیت متهم صادر نشده است، اصل برائت همچنان حکومت دارد و دادگاه مدنی آزاد است که نسبت به آثار حقوقی کار منتسب به خواننده تصمیم بگیرد (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۹۵). در مقابل حقوق‌دان دیگری، با دلیل نقضی نسبت به دلایل گروه اول، بعضی قرارهای دادرسی را مشمول قاعده می‌داند. ایشان کیفرخواست و قرار جلب به دادرسی دادرسی را دارای اعتبار امر مختوم در دعاوی مدنی نمی‌دانند ولی در مورد منع تعقیب معتقدند که دادرسی را دارای اعتبار امر مختوم در دعاوی

۱. در اینجا بیان کلیات بوده و در بحث بعدی به تفکیک ارکان رأی کیفری ذکر شده است.

است و رأی آن قطعی شده و در مورد عنصری از عناصر دعوی مدنی (رابطه سببیت، دخالت و حضور در عمل یا ارتکاب آن) نظر داده است. بنابراین پذیرش مجدد ادعا در دعوی مدنی چه مبنایی خواهد داشت؟ (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۳۲۳) نتیجه اینکه نباید تصمیم دادسرا را در مقابل دادگاه گذاشت و اعتبار امر مختوم را به طور مطلق نفی کرد. می توان گفت تفاوت در نهاد صادرکننده نیست بلکه تفاوت در سایر شرایط است که هنگام ارزیابی رأی هریک از این مراجع یکسان خواهند بود و نفی یا اثبات آن شرایط است که تحقق امر مختوم را مدلل یا رد می نماید (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۳۲۳). به عبارت دیگر، مرجع تصمیم گیری مهم نیست بلکه باید شرایط اعتبار امر قضاوت شده وجود داشته باشد. حال کدام نظر قابل پذیرش است؟ ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری از عبارت رأی استفاده نموده است که اعم از حکم و قرار است. این اطلاق را اگر در کنار قوت استدلال اخیر قرار دهیم، می توان پذیرفت که اعتبار قاعده فقط در مورد احکام نمی باشد.

دومین شرط رأی این است که قطعیت یافته باشد.^۱ رأیی که مراحل اعتراض آن سپری شده باشد، ممکن است بعد از اعمال آن در پرونده مدنی، نقض شده و با این اقدام بنیان رأی حقوقی صادره به هم ریخته و تعارض احکام صادره را در پی داشته باشد. مبنای تعلیق دعوی حقوقی در ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی تا اتخاذ تصمیم قطعی مرجع کیفری نیز بر همین اساس می باشد. ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیز تأثیر رأی کیفری را منوط به صدور رأی قطعی کرده است. تبعیت مرجع حقوقی تا حدی است که اگر رأی کیفری اشتباه نیز باشد، مرجع حقوقی باید آن را لحاظ نماید (bouty, 2003: 89). نکته ای که به اعتبار قاعده مذکور خدشه وارد می نماید.^۲ همچنین ایراد اساسی

۱. برای دیدن موارد و آثار حکم قطعی غیرقابل اجرا، نک: (خدابخشی، ۱۳۹۸)

۲. در خصوص اشتباه رأی کیفری، نویسنده، در کسوت قضا، بین اجرای قانون (ماده ۱۸) و اجرای عدالت، دومی را برگزید؛ چراکه رأی کیفری اشتباه بوده و همین انتخاب باعث صدور کیفرخواست انتظامی نیز گردید. در پرونده کلاسه ۷۳-۹۳ شعبه ۴ دادگاه شهر ری، خواهان دادخواستی با موضوع مطالبه خسارت ناشی از جرم وجه یک فقره چک امانی بر اساس دادنامه صادره به شماره ۱۰۵-۹۱ شعبه ۱۱۵۹ دادگاه عمومی تهران نموده بود، در حالی که خوانده با ارائه توافقتنامه ۸۹/۴/۲۷ مدعی گردیده است که با توافق خواهان مبلغ چک بابت طلب به اینجانب داده شده است و خواهان محق در دریافت آن نمی باشد. این توافق از نظر مرجع کیفری مغفول مانده و مرجع حقوقی می بایست بین ترتیب اثر دادن به رأی اشتباه کیفری و آن توافق نامه تصمیم گیری نماید. انتخاب توافق نامه باعث صدور کیفرخواست انتظامی به علت عدم رعایت ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری (رسیدگی مجدد به موضوع استحقاق خوانده در وصول وجه مغایر رأی صادره در امر کیفری می باشد) گردید. البته در ادامه تعلیق تعقیب صادر گردید. برای جلوگیری از اشتباهات، شاید بهتر باشد، این انتخاب برای مرجع حقوقی باشد تا چنانچه رأی کیفری اشتباه باشد، حق عدول از

این قاعده آن است که آزادی ارزیابی قاضی مدنی را سلب می‌کند و سبب می‌شود که رأی کیفری مانع دفاع و ارائه راه‌حل مخالف از سوی اشخاصی که در دعوی حضور نداشته‌اند باشد.^۱ همین امر باعث شده است که کشورهای انگلوساکسون به‌طور کلی چنین قاعده‌ای را فراموش کنند. حقوق آلمان در حال بازگشت از این قاعده است و هلند و پرتغال خصوصیت امری قاعده را کنار گذاشته و امکان اثبات برخلاف آن را می‌دهند. جملگی دلالت بر سستی مبانی قاعده می‌کند (Repertoire de droit penal et procedure Penal, 2000: 5، به نقل از خدابخشی، ۱۳۹۲: ۳۱۴).

نکته بعدی درخصوص تصمیمات مرجع کیفری این است که قاضی مدنی نسبت به همه تصمیمات مرجع کیفری تابع نبوده بلکه این تصمیمات اگر «مسلم» و «ضروری» باشد، برای مرجع حقوقی لازم‌الاتباع می‌باشد (vernyn, 2018: 862: n530).^۲ قانون‌گذار ما در ماده ۱۸ فقط عبارت «مؤثر» بودن رأی کیفری در ماهیت امر حقوقی را بیان نموده است. شرط تأثیر عبارتی است که می‌تواند محدوده تصمیم دادگاه کیفری را مشخص نماید. البته این عبارت برای بیان مقصود کافی نبوده، لذا ناچاریم عبارت مسلم و ضروری بودن را توضیح دهیم. عبارت مسلم بودن در مقابل احتمالات به کار می‌رود؛ مثلاً اگر قاضی کیفری اعلام کند که به نظر می‌رسد تخریب ناشی از قوه قهریه باشد، این اظهار نظر برای مرجع حقوقی لازم‌الاتباع نمی‌باشد. همچنین عبارات مبهم و توأم با شک و تردید نیز همین خاصیت را دارد. البته اگر قاضی کیفری به واسطه شکی که در اثبات موضوعی حادث گردیده و به واسطه آن اصل برائت را جاری نماید، این برائت تأیید مسلمی است که مرجع

قاعده را داشته باشد. صراحت ماده ۱۸ این اجازه را نمی‌دهد، بنابراین اقدام مقنن را می‌طلبید تا با افزودن تبصره‌ای به ماده مذکور، این مهم را به سرانجام برساند. به قول استاد کاتوزیان، سعی من بر این است که قوانین را محترم شمارم و نظم را نگاه دارم ولی این شکیبایی نیز برای خود حدی دارد. همین که با ستمی آشکار روبه‌رو شوم، در پشت سدهای شهرت و رسم و رویه قضایی و صنایع ادبی و منطقی فرو نمی‌مانم. از هر وسیله که علم حقوق در اختیارم نهاده است بر آن قاعده می‌کوبم تا از رونق و جلا بیفتد. اگر بتوانم از آن می‌گذرم و اگر چندان صریح باشد که وامانم، سرفرازم که با ظلم درافتاده‌ام. آسودگیم آنجاست که غباری بر چهره عدالت نبینم... چه کنم حرف دگر یاد ندادم (کاتوزیان، ۱۳۷۵: سخنی درباره چاپ دوم کتاب).

۱. در ادامه در خصوص درستی این نظر تردید نموده‌ایم.

2. L'autorité ne s'applique en outre qu'«à ce qui a été nécessairement et certainement décidé par le juge criminel, soit quant à l'existence du fait qui forme la base commune de l'action pénale et de l'action Civile, soit quant à la qualification légale, soit quant à la participation du prévenu au même fait» Édouard Verny; professeur à l'université panthéon -assqs; paris II, procédure pénale.

حقوقی را پایبند می‌کند (مرجع حقوقی باید به آن ترتیب اثر بدهد). همچنین غیر از مسلم بودن باید ضروری نیز باشد: «یک تأیید لازم (ضروری) تأییدی است که دادگاه کیفری برای توجیه تصمیم محکومیت یا برائت خود مکلف به انجام آن می‌باشد. مثلاً تأیید مربوط به وجود یا عدم عمل مادی تشکیل دهنده جرم یک تأیید لازم است. این تأیید قضیه‌ای است که به طور لازم قضاوت شده است، چون متکای تصمیم کیفری است. همچنین تأییدی که وصف اعمال را تعیین می‌کند یک تأیید لازم است که قاضی مدنی را متعهد می‌کند. قاضی مدنی عملی را که قاضی کیفری کلاهبرداری یا خیانت در امانت وصف کرده است نمی‌تواند سرقت تلقی کند. اعلام مجرمیت یا عدم مجرمیت شخص تحت تعقیب به اتهام یک عمل مجرمانه نیز یک تأیید لازم (ضروری) است؛ چه این تأیید که وجود یا عدم تقصیر کیفری را ثابت کرده، محکومیت یا تبرئه را توجیه می‌کند. لذا اگر یک دادگاه کیفری متهمی را مقصر یا بر عکس غیر مقصر اعلام می‌کند، دادگاه مدنی مأمور رسیدگی به دعوی ضرر و زیان ناشی از این جرم نمی‌تواند در مورد این نکته با قاضی کیفری در تناقض بوده و برخلاف قاضی کیفری اعلام کند که تقصیر جزایی ارتکاب نشده یا برعکس ارتکاب شده است. ولی تأیید مربوط به دخالت یک عامل خارجی (تقصیر قربانی جرم، تقصیر یک شخص ثالث، قوه قاهره) در عداد اعلام‌های غیر لازم تصمیم جزایی است و در نتیجه موجب آزادی کامل ارزیابی قاضی مدنی می‌داند؛ تأیید تقصیر قربانی یا شخص ثالث، از طرف قاضی کیفری کوچک‌ترین اعتباری در قاضی مدنی ندارد» (Stefani et al. 2018:842-843). بنابراین تأییدات ضروری یعنی اینکه اگر از قاضی کیفری سؤال شود چرا آن‌ها را بازگو و اثبات یا نفی نمودی، اعلام کند چاره‌ای نداشته‌ام و اگر به آن‌ها اشاره نمی‌کردم رأی ناقص، غیرقابل فهم و نادرست صادر می‌شد. این مسائل در چهارچوب وظیفه قاضی کیفری است و به همین دلیل تنها همین امور دارای اعتبار می‌باشند و در نتیجه، فقط بخش‌هایی که جزء شاکله رأی کیفری (ارکان جرم) باشد برای قاضی مدنی لازم‌الاتباع است. هر بخش از رأی کیفری را که بدون اخلال در صحت آن بتوان حذف کرد دارای اعتبار نخواهد بود. برای مثال در دعوای خیانت در امانت، تحویل مال یا سند و نظایر آن، فعل مرتکب در تصاحب و نظایر آن از لوازم رأی است و این امور در دعوای مدنی اعتبار دارند، لکن قاضی کیفری ضمن بررسی تحویل اموال اعلام کند آن‌ها به دلیل قرارداد عاریه بوده است نه ودیعه، عاریه بودن هیچ ضرورتی برای صحت رأی کیفری ندارد و از رأی کیفری قابل حذف می‌باشد و به همین دلیل در دعوای مدنی فاقد اعتبار است (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۳۳۰).

۲-۲. اجرای قاعده در مسئولیت مدنی و کیفری در فرض محکومیت یا برائت

بنا بر قواعدی که در قسمت قبل گفته شد، اجرای قاعده را با لحاظ ارکان جرم (فعل یا ترک فعل، قصد، رابطه سببیت، ضرر و موارد رفع مسولیت) در فرض محکومیت یا برائت تبیین می‌نماییم.

فعل و ترک فعل که به‌عنوان اولین عنصر از عناصر متشکله جرم و مسئولیت مدنی است، ممکن است در مرجع کیفری نسبت به آن اتخاذ تصمیم شود. آنچه مسلم است، بعد از محکومیت قطعی کیفری، قاضی حقوقی نمی‌تواند وجود عمل مجرمانه را نادیده بگیرد (Verny, 2018: 862). با این حال، این تصمیم تا چه میزان مرجع حقوقی را که می‌خواهد مثلاً به ضرر و زیان ناشی از جرم رسیدگی کند ملتزم می‌نماید. مرجع کیفری اعلام کرده است ضرب و جرح از ناحیه متهم صورت گرفته است یا تخریب خودرو توسط متهم صورت گرفته است. آیا در صورت محکومیت به مجازات، مرجع حقوقی باید خسارت ناشی از تخریب یا ضرب و جرح (مثلاً هزینه درمان) را حکم دهد یا می‌تواند برخلاف آن اظهار نظر نماید؟ در حقوق فرانسه معتقدند که قاضی مدنی در صورت محکومیت متهم نمی‌تواند حق جبران ضرر و زیان قربانی جرم را نادیده بگیرد (Stefani et al., 2018: 844). در صورت برائت، آیا مرجع مدنی می‌تواند برخلاف نظر مرجع کیفری که وجود یک عمل مادی را که از طرف قاضی کیفری مردود شناخته شده قبول کند؟ در اینجا نیز حقوق فرانسه به قاضی مدنی چنین اختیاری را نمی‌دهد (Stefani et al., 2018: 844). در حقوق ایران نیز به همین کیفیت می‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۹۷ و ۳۰۷؛ متین دفتری، ۱۳۹۱: ۳۸۵-۳۸۴).

به همراه فعل یا ترک فعل، اوصافی از جمله قصد یا تقصیر نیز وجود دارد. در اینجا نیز قاضی مدنی نمی‌تواند تقصیر مجرم را بعد از قطعیت حکم کیفری در نظر نگیرد (Verny, 2018: 862).

سؤال این است که چنانچه مرجع کیفری سوءنیت مرتکب را احراز و وی را محکوم نماید یا بالعکس با احراز عدم سوء نیت مرتکب وی را تبرئه نماید، آیا دعوای ضرر و زیان ناشی از جرم در محکمه حقوقی قابلیت استماع دارد؟ مرتکب با خودروی خود به خودروی زیان‌دیده برخورد و زیان‌دیده دعوای کیفری تخریب را مطرح کرد ولی مرجع کیفری به علت عدم سوءنیت وی را تبرئه می‌نماید. در حقوق فرانسه قاضی مدنی در فرض محکومیت حق ندارد دعوای ضرر و زیان را نادیده بگیرد و در برائت حق ندارد دعوای جبران ضرر و زیان را بپذیرد. البته در فرض محکومیت کیفری، اگر ضرر و زیانی وارد نشده باشد، به این علت می‌تواند دعوای ضرر و زیان را رد کند (Stefani et al., 2018: 842). چون ممکن است شخص مقصر باشد ولی مسئولیت مدنی نداشته باشد؛ مانند شروع به جرم. در حقوق ایران نیز به همین صورت است (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۹۷ و ۳۰۷). در فرض برائت باید به این نکته توجه داشت که چنانچه مسئولیت مرتکب بر مبنای تقصیر نباشد (مانند دارنده اتومبیل)، ورود قاضی

مدنی تعارضی با رأی کیفری ندارد. همچنین با توجه به اینکه در مسئولیت کیفری و مدنی تقصیرهای غیر عمدی مشترک است (بی احتیاطی، بی مبالاتی و...) در حقوق فرانسه معتقدند که اگر مبنای برائت فقدان تقصیر جزایی بی احتیاطی باشد (مواد ۶-۲۲۱ و ۱۹-۲۲۲ قانون مجازات) به جهت وحدت تقصیر جزایی و مدنی، قاضی مدنی نمی تواند بر مبنای این مواد، به جهت تقصیر بی احتیاطی، بدون تناقض تصمیم جزایی برائت با جبران ضرر و زیان موافقت کند (Stefani et al., 2018: 584). در حقوق ایران نیز وحدت تقصیر غیر عمدی در حقوق کیفری و مدنی نیز وجود داشته لذا مرجع حقوقی نمی تواند چنانچه مرجع کیفری نبود بی احتیاطی را اعلام کند، وجود بی احتیاطی را بررسی کند. نکته دیگر اینکه نداشتن عمد در پرونده کیفری مانع از رسیدگی مرجع حقوقی به بی احتیاطی و... نمی باشد؛ چراکه شخص متهم می تواند سوء نیت خاص (عمد) نداشته باشد ولی در ارتکاب فعل بی احتیاطی کرده و مسئولیت مدنی داشته باشد، مگر اینکه مرجع کیفری اعلام نماید هیچ تقصیری اعم از عمد و غیر عمد از ناحیه متهم حادث نشده است (مسئولیت بدون تقصیر مثل راننده خودرو در مسئولیت مدنی وجود دارد) که در این صورت قاضی مدنی نمی تواند در این مسئله ورود نموده و با قاضی کیفری تعارض نماید. نکته پایانی اینکه اگر مواردی به صورت ضمنی با قصد در ارتباط باشد و مرجع کیفری بدون ورود در آنها قصد جرم را احراز نموده باشد، این لوازم برای مرجع حقوقی لازم الاتباع می باشد، اگرچه ورود مستقیم در آن نداشته باشد؛ مثلاً ادعای اجبار یا جنون در مرجع حقوقی با احراز قصد مجرمانه توسط مرجع کیفری در تناقض می باشد، چراکه نداشتن اجبار با وجود قصد مجرمانه لازم و ملزوم می باشند. در خصوص تقصیر، دادنامه شماره ۱۳۱۷-۹۱ مورخ ۹۱/۱۱/۲۴ شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در تأیید دادنامه شماره ۵۹۹-۹۱/۷/۳ شعبه ۲۲ دادگاه حقوقی تهران این است که در صورت احراز تقصیر بانک از طریق تبانی کارمند آن با جاعلین چک، ید بانک از امانی به ضمانتی مبدل شده و نسبت به کلیه خسارات وارده به سپرده و سرمایه گذاری مشتری مسئول بوده و این مسئولیت محدود به میزان تقصیر اثباتی کارمند خاطی در محاکم کیفری نیست. در بخشی از دادنامه شماره ۳۱۷-۹۱ آمده است که «... نظر به اینکه تجدید نظر خواه تا زمانی که مرتکب تقصیر و تخلف در حفظ و نگهداری دارایی صاحب حساب نزد خود نشده، امین محسوب می گردد لیکن پس از احراز تقصیر و تخلف وی، ید امانی به ضمانتی تغییر و مسئولیت جبران خسارت وارده به دارایی صاحب حساب را دارد و همین مطلب از مفاد بند ج ماده ۳۵ قانون پولی و بانکی کشور مصوب ۱۳۵۱ مستفاد می گردد. بنابراین استدلال بانک سپه در لایحه اعتراضیه در این خصوص وارد نبوده، ایضاً ادعای عدم شخصیت حقوقی مستقل خواهان بدوی (تجدیدنظر خوانده) نیز وارد نیست و با احراز اهمال بانک و تبانی کارمند بانک با جاعلین مؤید مسئولیت بانک در جبران خسارت وارده به

صاحب حساب است و مقصود از جبران خسارت در بند ج قانون فوق‌الاشعار اعم است از پرداخت اصل وجه مورد تصرف و برداشت شده توسط افراد یا اشخاص غیر مجاز و پرداخت خسارت‌ها و هزینه‌های مرتبط با آن، مضافاً استدلال تجدید نظرخواه مبنی بر مسئولیت بانک در جبران خسارت وارده به میزان محکومیت کارمند بانک توسط دادگاه کیفری محدود می‌گردد نیز قابلیت پذیرش ندارد، زیرا ماحصل همکاری کارمند بانک سپه با جاعلین محدود به میزان محکومیت وی نیست و شامل تمام وجه برداشت شده از حساب تجدید نظر خوانده می‌گردد...^۱.

در ادامه بحث تقصیر، عللی مطرح می‌شوند که باعث زوال تقصیر می‌گردند. حال سؤال این است که اگر قاضی کیفری ادعای دفاع مشروع، اضطرار و... را پذیرفت و متهم را تبرئه نمود، زیان دیده می‌تواند دعوای مسئولیت مدنی مطرح نماید؟ باید بگوییم با اثبات موارد فوق، هیچ مسئولیتی متوجه مرتکب اعم از حقوقی و کیفری نبوده، مگر در اضطرار که با نبود مسئولیت کیفری، مسئولیت مدنی وجود دارد. دلیل آن نیز این است که برخلاف دفاع مشروع و... در اضطرار تقصیری از ناحیه زیان دیده وجود ندارد. در دفاع مشروع، شخص مهاجم خود باعث ضرر و زیان شده است (بحث در خصوص مهاجم و مدافع است و گرنه اگر ثالثی صدمه دیده باشد، مسبب مسئول است؛ مدافع یا مهاجم فرق نمی‌کند) ولی در اضطرار شخص مضطر، جهت فرار از ضرر و زیان به خود، به دیگری ضرر می‌رساند. «بنابراین از آنجا که زیان دیده جرم ضروری برخلاف مجنی علیه دفاع مشروع هیچ گونه سهمی در موقعیت ایجاد شده ندارد، (فرض ما جایی است که زیان دیده مقصر نباشد و گرنه به میزان تقصیر مسئول است)، پس طبیعتاً جبران زیان او عادلانه است» (نوربها، ۱۳۹۶: ۲۸۴). نکته دیگر این است که اگر در پرونده کیفری اثبات شود که شرایط عدم مسئولیت رعایت نشده است، مثلاً در دفاع مشروع بیشتر از حد مجاز دفاع شده است (شخصی که می‌تواند با یک سیلی مهاجم را برهاند ولی وی را به قتل می‌رساند) آیا مسئولیتی وجود دارد؟ خروج از شرایط، مسئولیت مرتکب را اعم از کیفری و حقوقی در پی دارد و در هر صورت ورود قاضی مدنی در این قسمت برای جبران خسارت منافاتی با رأی مرجع کیفری ندارد، مگر اینکه مرجع کیفری در مورد ضرر و زیان این خروج اظهار نظر نموده باشد. مثلاً حکم به پرداخت دیه داده باشد (در خصوص مازاد دیه و سایر خسارات مالی، مرجع کیفری اظهار نظری ننموده است و از این رو منعی وجود ندارد. البته رویه قضایی در خصوص دیه متشنت است ولی اکثریت، مازاد دیه را در محاکم حقوقی رسیدگی می‌نمایند، چون

۱. مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدید نظر استان تهران (حقوقی) پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۳: ۷۶-۷۷.

۲. بعضی اساتید کلمه ضرورت و اضطرار را به صورت مترادف به کار می‌برند (نوربها، ۱۳۹۶: ۲۷۶).

ماهیت دیه غیر از مجازات جنبه خسارت نیز دارد و حکم کیفری دیه بخشی از خسارت است). هیئت عمومی دیوان عالی کشور ایران نیز طی رأی اصراری شماره ۱۹۹۵ مورخ ۴۵/۱۰/۲۸ با موضوع قتل عمد اعلام نموده است که چون موضوع جنون متهم در پرونده کیفری رسیدگی و مردود اعلام شده است، دادگاه پژوهش مدنی حق ورود به جنون متهم را به صورت پرونده مجزا ندارد (علی‌آبادی، ۱۳۹۱: ۱۹۴-۱۹۶). در دادنامه شماره ۳۸۸-۹۶ مورخ ۱۳۹۶/۵/۱۶ در پرونده کلاسه ۵۴۲-۹۴ شعبه ۴ دادگاه حقوقی شهرستان ری، ولی صغیر با اعلام رضایت نسبت به قاتل موضوع قصاص را منتفی کرد، با وجود این صغیر بعد از کبیرشدن تقاضای رسیدگی به خواسته اعلام عدم رعایت مصلحت و غبطه از سوی ولی قهری را در دادگاه حقوقی مطرح کرد تا با صدور رأی حقوقی بتواند موجبات نقض رأی کیفری را فراهم نماید: «خواسته دعوی... به طرفیت... صدور حکم مبنی بر اعلام عدم رعایت مصلحت و غبطه از سوی ولی قهری می‌باشد. ماحصل ادعای خواهان این است که پدر مرحوم بنده توسط عمویم به قتل عمدی رسیده است که در آن زمان اینجانب صغیر بوده‌ام ولیکن خوانده محترم (ولی قهری) بدون در نظر گرفتن حقوق اینجانب و عدم رعایت غبطه، بدون قید و شرط اعلام رضایت نموده است، تقاضای رسیدگی به خواسته را دارم. دادگاه پس از جری تشریفات قانونی و دعوت از اصحاب دعوی، صرف نظر از اینکه در خصوص صغیر، علی‌رغم تذکرات دیوان عالی کشور که به شرح صورتجلسه ۹۶/۲/۱۲ خلاصه‌نویسی شده است رعایت مصلحت شده است یا خیر، نظر به اینکه در خصوص مصلحت، مرجع کیفری اتخاذ تصمیم نموده است و علی‌القاعده بنا بر قاعده اعتبار امر محکوم‌بها، مرجع دیگری نمی‌تواند در این خصوص ورود نماید، کما اینکه در مورد مشابه هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی اصراری شماره ۱۹۹۵ مورخ ۴۵/۱۰/۲۸ رسیدگی به جنون متهم به قتل را که در پرونده کیفری رسیدگی شده بود را در مرجع حقوقی به علت اعتبار امر محکوم‌بها مردود اعلام نموده است (علی‌آبادی، ۱۳۹۱: ۱۹۶-۱۶۸)، نظر به اینکه اعتبار امر محکوم‌بها فقط در خصوص رسیدگی مرجع کیفری نسبت به کیفری یا حقوقی نسبت به حقوقی نمی‌باشد بلکه مرجع کیفری در خصوص موضوعات حقوقی که قبلاً مرجع حقوقی رسیدگی نموده است که در بحث اناطه نیز مطرح می‌باشد و همچنین مرجع حقوقی نسبت به مرجع کیفری (موضوع حاضر) که با توجه به اصل استقلال مرجع کیفری در خصوص رسیدگی به موضوعاتی که در بحث اناطه قابلیت رسیدگی نداشته، مطرح بوده نیز می‌بایست اعمال گردد (منظور اعتبار امر قضاوت‌شده مدنی در مدنی، کیفری در کیفری، مدنی در کیفری و کیفری در مدنی است که این قاعده جاری می‌باشد) تا تشتت آراء پیش نیاید، فلذا دادگاه به استناد بند ۶ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی قرار رد دعوی را صادر و اعلام می‌نماید.»

رکن دیگر دعوای مسئولیت کیفری و مدنی ضرر و زیان می‌باشد. تعیین قطعی مبلغ طلب قربانی جرم که از طرف قاضی کیفری تعیین شده است در برابر قاضی مدنی نمی‌تواند دوباره مطرح گردد. همچنین رسیدگی به ضرر و زیان باید به‌عنوان لازمه رسیدگی کیفری باشد، در غیر این صورت مرجع حقوقی را نمی‌توان محدود ساخت. مثلاً اگر دادگاه جزا به‌عنوان ضرب و جرح متهم را محکوم کرده باشد، این حکم مانع از این نیست که دادگاه مدنی او را به این عنوان که ضرب و جرح منتهی به مرگ قربانی جنایت شده است، به خسارت ناشی از آن محکوم سازد. منظور این است که دادگاه کیفری فقط به ضرب و جرح رسیدگی کرده است و اگر متعاقب آن شخص فوت کند مانع از مطالبه دیه فوت نمی‌شود، مگر اینکه از اتهام قتل در دادگاه کیفری تبرئه شده باشد. همچنین فرض کنیم دادگاه کیفری ضمن صدور حکم به مجازات متهم اعلام کند که از ارتکاب جرم هیچ خسارتی به مدعی خصوصی نرسیده است. این حکم در دادگاه مدنی اعتبار ندارد؛ زیرا لازمه رسیدگی کیفری نبوده است و دادگاه کیفری می‌تواند، بدون اظهار نظر درباره زیان‌های ناشی از جرم، نسبت به مجازات متهم تصمیم بگیرد. پس دادگاه مدنی حق دارد به زیان ناشی از این جرم رسیدگی کند. ولی هرگاه نظر دادگاه کیفری، در باب وارد نشدن زیان، مقدمه لازم تصمیم او درباره جرم و تعیین مجازات باشد، از اعتبار امر مختوم بهره‌مند است و دادگاه مدنی حق ندارد با آن معارضه کند؛ چنانچه برای محکوم کردن متهم به کیفر سرقت ساده، دادگاه هتک حرز را مسلم نداند و اعلام کند که از این بابت خسارتی وارد نشده است، دادگاه مدنی نمی‌تواند به زیان ناشی از آن حکم دهد (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۲۹۹-۲۹۸). در مورد صدور حکم بر براءت متهم، اظهار نظر دادگاه نسبت به وارد شدن خسارت و میزان آن، در دادگاه مدنی، اعتبار ندارد، زیرا هیچ ارتباطی میان حکم براءت و این اعلام وجود ندارد، مگر اینکه ورود خسارت از ارکان تشکیل دهنده جرم باشد و حکم براءت بر مبنای نفی آن صادر شود (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۳۰۸). اصولاً مبنا و جهت ورود مرجع مدنی را باید این نکته دانست که آیا در صورت پذیرش دعوای ضرر و زیان توسط مرجع مدنی حکم کیفری ملغی می‌گردد یا خیر؟ در صورت الغاء، مرجع حقوقی نمی‌تواند ورود نماید.

آخرین بحث این قسمت رابطه سببیت است. سؤال این است که اگر مرجع کیفری رابطه سببیت را احراز ننمود یا به‌عکس، آیا مرجع حقوقی تکلیف به تبعیت دارد؟ در فرض محکومیت در پرونده کیفری، مثلاً اگر راننده اتومبیلی در دادگاه جزا به ایراد جرح به خواننده محکوم شود، مسئله تسبیب ورود خسارت امری است پایان یافته که باید در دادگاه مدنی به‌عنوان «اصل موضوع» پذیرفته شود (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۹۷). در موردی هم که رابطه سببیت میان تقصیر متهم با ورود خسارت مبنای صدور حکم براءت قرار گرفته است، مانند اینکه در تیراندازی دو تن به‌سوی مقتول، دادگاه کیفری

احراز کند که گلوله کارساز از اسلحه متهم شلیک نشده است و نباید او را قاتل شمرد، دادگاه مدنی نمی‌تواند خسارت ناشی از قتل را بر عهده متهم تبرئه شده گذارد (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۹۷). البته هرگاه دادگاه کیفری ضمن تبرئه متهم به دلیل ارتکاب جرم اعلام کند که سبب ورود خسارت به مدعی خصوصی نامعلوم است، این اعلام در دادگاه مدنی اعتبار مطلق امر قضاوت شده را ندارد. بنابراین، اگر شخص ثالثی طرف دعوی خصوصی قرار گیرد، نمی‌تواند به این ایراد متوسل شود که دادگاه کیفری سبب ورود خسارت را نامعلوم دانسته است؛ زیرا این اعلام لازمه صدور حکم بر براءت متهم نبوده است (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۹۷). نکته آخر اینکه اصولاً هر تصمیمی که مرجع کیفری بگیرد برای مرجع حقوقی لازم‌الاتباع نمی‌باشد، مگر اینکه مسلم و ضروری بوده و در آن خصوص مرجع کیفری به طور قاطعانه تصمیم گرفته باشد، اعم از اینکه جزء منطوق حکم بوده یا اسباب و عللی که لازمه آن باشد؛ به عبارت اصولی، مقدمه واجب واجب است.

۳. معامله به قصد فرار از دین

طلبکار در راستای ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی به طرفیت بدهکار شکایت کیفری معامله به قصد فرار از دین مطرح می‌نماید. سؤال این است که چنانچه بدهکار محکوم شود، آیا مرجع حقوقی با لحاظ محکومیت بدهکار می‌تواند حسب قاعده اعتبار امر کیفری بر حقوقی معامله بین بدهکار و شخص ثالث را باطل نماید. پاسخ به سؤال منوط به بررسی این موضوع در جرم و غیر جرم می‌باشد.

۳-۱. فرض جرم نبودن معامله به قصد فرار از دین^۱

بدهکار برای پرداختن دین خود مال خود را به صورت واقعی منتقل تا از دسترس طلبکاران خارج نماید. حال سؤال این است که آیا این معامله در راستای مبحث چهارم قانون مدنی (مواد ۲۱۸-۲۱۷)، که زیر عنوان جهت نامشروع آمده است، محکوم به بطلان است یا باید از مبنای دیگری استفاده کرد؟ قانون مدنی در ماده ۲۱۸ اصلاحی ۱۳۷۰ اعلام نموده است که «هرگاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده آن معامله باطل است». اشکالی که بر این ماده وارد است این است که بطلان معامله صوری را اعلام نموده است و مواردی را که معامله صوری نباشد تعیین تکلیف نکرده است. دلیل بطلان معامله صوری این است که در حقوق ما عقد تابع قصد واقعی طرفین است (العقود تابعة للقصد)، بنابراین با فقدان قصد، بطلان معامله واضح است. در

۱. برای دیدن مبنا، قلمرو، شرایط و آثار معامله به قصد فرار از دین، نک: (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۲۹۶-۲۵۳؛ کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۱۴۷-۱۵۷).

معامله واقعی، انگیزه فرار از دین وجود دارد و باید در این خصوص راهکار ارائه کرد. در ارائه راهکار نیز باید قواعد موجود را در نظر داشت. قاعده این است که باید اراده طرفین را حفظ کرد (ماده ۳۳۹ قانون مدنی) و چنانچه اثر این اراده با حقوق ثالث در تعارض باشد، فقط این اثر را نادیده گرفت. غیرقابل استناد بودن ضمانت اجرایی است که در عین حفظ معامله پایه، حقوق ثالث را نیز تضمین می‌نماید. ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نیز به آن به صورت ضمنی اشاره کرده است. مبنای تحلیلی این نظر این است که در بحث آثار قرارداد ما دو اصل داریم: ۱. اصل نسبی بودن که در روابط طرفین است؛ ۲. اصل قابل استناد بودن که قلمرو آن در روابط ثالث است. در یک قرارداد، صرفاً حق مستقیم ناشی از آن را طرفین بهره می‌برند که به اصل نسبی بودن معروف است، در حالی که اصل قابل استناد بودن می‌گوید که قراردادی که بین دو طرف منعقد شده، در برابر ثالث قابل استناد است؛ یعنی اشخاص ثالث باید به آثار این عقد بین طرفین احترام بگذارند. با وجود این، در صورتی می‌توان به اشخاص ثالث گفت که به این معامله احترام بگذارند که از وقوع معامله مطلع باشند. به این ترتیب، تا زمانی که دعوا بین طرفین است، طبق اصل نسبی بودن، قرارداد طبق اراده طرفین معتبر است ولی طرفین نمی‌توانند از ثالث جاهل بخواهند که به این قرارداد احترام بگذارد. معامله بین طرفین صحیح است ولی در مقابل اشخاص ثالث قابل استناد نیست. به عبارت دیگر، دو اصل نسبی بودن اثر قرارداد بین طرفین و قابل استناد بودن له یا علیه ثالث در اینجا نیز حاکم است، مشروط بر اینکه به اطلاع ثالث رسیده باشد. ماده ۲۱ قانون گفته شده نیز به همین علت علم منتقل‌الیه را جهت تأثیر معامله نسبت به وی شرط دانسته است. بنابراین در صورت فقدان علم منتقل‌الیه که همان حسن نیت خریدار می‌باشد، ادعای طلبکار در مقابل وی مسموع نمی‌باشد. اصل نیز بر حسن نیت است و خلاف آن باید توسط طلبکار اثبات شود. در صورت اثبات عدم حسن نیت خریدار، عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده عالم به موضوع، جهت پرداخت طلب، استیفا خواهد شد. نکته‌ای که شایان ذکر است این است که مقنن در همین ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، انتقال مال از خریدار اول به خریدار دوم را هم مشمول مثل یا قیمت دانسته است، در حالی که حسب قواعد حقوق مدنی (ماده ۳۲۳ قانون مدنی) اگر عین مال وجود داشته باشد، به مثل یا قیمت مراجعه نمی‌شود. این تغییر موضع قانون‌گذار قابل تقدیر است؛ چراکه از ثالثی که از معاملات قبلی مطلع نمی‌باشد باید حمایت کرد. مثلاً دستور فروش مال غیر منقولی صادر شده و پیرو مزایده ساخت و سازی انجام و آپارتمان‌هایی به ثالث واگذار شود. متعاقب آن، به هر دلیلی دستور فروش لغو شود و مالک مشاعی بخواهد مالکین جدید را از ملک بیرون نماید، از مبنای این ماده می‌توان استفاده کرد و مثل یا قیمت ملک را به خواهان پرداخت

کرد. تلف حکمی مصداقی است که می‌توان در اینجا به کار برد (ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶).^۱

۳-۲. فرض جرم بودن معامله به قصد فرار از دین

ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصل لزوم تبعیت دادگاه حقوقی از دادگاه کیفری را بیان کرده است. حال آیا این قاعده در خصوص منتقل الیه دارای حسن نیت نیز می‌باشد. به عبارت دیگر، آیا شاکی کیفری (خواهان دعوی ابطال معامله) می‌تواند، با استناد به قاعده مذکور، الزام دادگاه حقوقی را به تبعیت از رأی دادگاه کیفری بخواهد. یک نظر می‌تواند پذیرش دعوی حقوقی باشد و دلیل آن اطلاق ماده ۱۸ می‌باشد. نظر دیگری که با قاعده حفظ قرارداد هم‌خوانی دارد پذیرش عدم قابلیت استناد در مقابل شخص ثالث با حسن نیت است. اگر ملاک حسن نیت ثالث باشد، صدور حکم کیفری نباید مؤثر در موضوع باشد؛ چراکه رسیدگی کیفری در خصوص شخص دیگری است، مگر اینکه در پرونده کیفری یکی از مشتکی‌عنهم منتقل الیه باشد تا سوءنیت وی احراز گردد. ماده ۲۱ قانون مزبور، شرط شریک جرم بودن منتقل الیه را علم وی به موضوع دانسته است که پذیرش قاعده را آسان‌تر می‌نماید.

سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که آیا منتقل الیه می‌تواند برای فرار از مجازات یا روبه‌رو نشدن با فروشنده معسر (بعد از پرداخت طلب طلبکار توسط خریدار، وی باید به فروشنده جهت جبران خسارت مراجعه کند) دعوی صوری بودن معامله را در دادگاه حقوقی مطرح تا متعاقباً به رأی کیفری اعتراض نماید؟ در صورت پذیرش آیا رأی آن دادگاه تأثیری در رأی کیفری دارد؟ در خصوص قسمت اول سؤال، ممکن است گفته شود که با توجه به دو شرط مسلم و ضروری بودن، که ذکر گردید، چون مرجع کیفری در خصوص صوری بودن رسیدگی ننموده است، لذا مانعی جهت رسیدگی دادگاه حقوقی نمی‌باشد. نظر دیگر که به نظر درست می‌باشد این است که دادگاه حقوقی فقط ملزم به منطوق رأی دادگاه کیفری نمی‌باشد. هر آنچه لازمه منطقی رأی می‌باشد نیز الزام‌آور

۱. تلف حکمی برخلاف تلف واقعی که مال از بین می‌رود، مال وجود داشته با وجود این به علت عملی (بودن مال در انتهای اقیانوس) یا قانونی (مانند مورد متن) استرداد مال امکان‌پذیر نمی‌باشد. حسب ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی، چنانچه در اجرای حکم عملیات اجرایی تمام شده و متعاقب آن حکم صادره فسخ یا نقض گردد، عملیات اجرایی باید اعاده شود. با این وصف اگر محکوم به عین معین بوده و استرداد آن ممکن نباشد، داورز (مأمور اجرا) مثل یا قیمت آن را وصول می‌نماید (مثلاً تبدیل زمین موضوع دعوی خلع ید به مجتمع تجاری یا مسکونی). برای بحث بیشتر، نک: (شمس، ۱۳۹۷: ۵۹۷-۵۹۶).

است. پذیرش صوری بودن معامله خدشه به معامله‌ای وارد می‌کند که رأی کیفری بر مبنای آن معامله صادر شده است. منتقل الیه اگر مدعی صوری بودن معامله می‌بود، باید در همان پرونده کیفری مطرح می‌کرد. در خصوص سؤال دوم نیز اگر اعتقاد به پذیرش دعوی حقوقی داشته باشیم، یک نظر می‌تواند این باشد که چون رأی کیفری بر مبنای معامله صحیح صورت گرفته است، از همین رو کشف صوری بودن معامله نشان می‌دهد که اصلاً معامله به قصد فرار از دین صورت نگرفته است و بر این اساس موجبات نقض رأی کیفری فراهم می‌باشد. در امور حقوقی نیز با مشخص شدن بطلان معامله، هر آنچه بر اساس آن معامله صورت گرفته باشد محکوم به بطلان است. بنیان سستی که با فروریختن آن هر آنچه بر آن اساس شکل گرفته باشد فرومی‌ریزد. «یکی از حقوق دانان در خصوص معامله موضوع ماده ۵۹۰ قانون مجازات اسلامی که در مقام رشوه صورت گرفته باشد معتقد است که بطلان معامله مانع از تحقق عنصر مادی جرم که معامله می‌باشد می‌گردد و حداکثر به عنوان شروع به جرم می‌باشد» (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۴: ۴۲۱). شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور طی دادنامه شماره ۸۰۶-۹۱ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۲ اعلام نموده است که چنانچه در محکمه حقوقی صوری بودن معامله‌ای اثبات شود، به دلیل اینکه با معامله صوری انتقال صورت نمی‌گیرد، لذا بزه معامله به قصد فرار از دین نیز موضوعیت ندارد. در بخشی از دادنامه آمده است که «... از آن جایی که در دادنامه شماره ۰۰۷۵۴ مورخ ۱۳۹۱/۷/۲۵ صادره از شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان، تصریح شده است که معامله انجام شده صوری بوده است که مطابق ماده ۲۱۸ قانون مدنی معامله صوری باطل می‌باشد، در حالی که بیان مقنن در ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی (فعالاً ماده ۲۱) ظهور در انجام معامله به طور صحیح و تحقق انتقال به غیر دارد (چنانچه اداره حقوقی نیز در نظریه شماره ۷/۷-۱۳۷۸/۱۰/۶۲۲۳-۷/۷ حاکی است که در صورت عدم وقوع بیع، موضوع از شمول ماده مزبور خارج است) لذا با وصف مذکور، محکومیت کیفری متهمان موجه نبوده، به استناد... با درخواست اعاده دادرسی... موافقت می‌شود و پرونده جهت رسیدگی مجدد به شعبه دیگر هم‌عرض ارجاع می‌گردد».^۱ شایان ذکر است که تمرکز ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی بر انتقال مال است که اعم از معامله می‌باشد. نظر دیگر که با استقلال حقوق کیفری نیز هم‌خوانی دارد این است که جرمی بر اساس ظاهر اتفاق افتاده است و کشف بعدی نقض یکی از ارکان جرم تأثیری بر جرم ندارد. «حقوق کیفری درصدد مبارزه با فعل زیان‌باری است که خود را در قالب عمل حقوقی جلوه داده و قصد دارد، از راه حيله و صورت ظاهر، باطن خود را بپوشد در حالی که چنین ظاهری هم از

1. <http://j.ilir.ir/subsystems/jpri2/showjudgement.aspx?id=agNnY3vtcmniowm9>

حیث مدنی فاقد اثر است و هم به عنوان یک عمل مجرمانه قابل مجازات خواهد بود و مجازات، با وجود باطل بودن قرارداد، مترتب می شود» (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۴۰۷). موارد مطرح شده در خصوص سایر ضمانت اجراها نظیر فسخ، انفساخ و... نیز با اختلاف جزئی جاری می باشد. این دیدگاه نشان می دهد که حقوق کیفری، از نظر مفاهیم حقوقی، مستقل از حقوق مدنی است؛ چراکه بطلان، فسخ، عدم نفوذ و...، برخلاف حقوق کیفری، در حقوق مدنی مؤثر در معامله می باشد.

نکته آخر اینکه در یک نظر کلی شاید بتوان قاعده ای را استخراج کرد که در هر موردی که حق شخص ثالث با حسن نیت در تقابل حق اشخاص دیگری قرار گیرد که می خواهند به ضرر ثالث اقدام نمایند، اگر ثالث از قضیه اطلاعی نداشته باشد، اصل غیرقابل استناد بودن حاکم می باشد، اعم از اینکه منشأ ضرر جرم یا غیر جرم باشد. مصداق مطرح شده نمونه ای از قاعده بوده که قابل تسری به مصداقی دیگر می باشد. البته باید هدفی در ورای این موضوع باشد تا قائل به این قاعده در مصداقی دیگر باشیم. این هدف یا توسط مقنن تصریح می گردد یا از ملاک و مبنایی که از فحوای قانون برداشت می گردد قابل استخراج است. شخص ثالث دارنده سند تجارتي و همچنین دارای سند رسمی مالکیت مال غیر منقول نمونه ای دیگر می باشد که در جای دیگر آن را تبیین نموده ایم. فروشنده یک بار با سند عادی ملک را به الف فروخته و همان ملک را با سند رسمی به شخص ب فروخته است. در آنجا گفتیم که حکم به محکومیت الف به انتقال مال غیر، قابل تسری به شخص ب در دعوی ابطال سند رسمی نمی باشد.

۴. بررسی حقوق شخص ثالث متضرر از رأی کیفری

امکان تضییع اشخاص ثالث که در دادرسی کیفری حضور یا دخالت ندارند و هیچ یک از طرفین پرونده نمی باشند از صدور و اجرای حکم کیفری یا دستورات یا تصمیمات مقامات قضایی در دادرسی کیفری وجود دارد، مثل اینکه مرجع کیفری در جرم سرقت یا کلاهبرداری حکم به رد مال به نفع شاکی می دهد، در حالی که مال موضوع جرم متعلق به شخص دیگری می باشد. با توجه به این نکته این سؤال مطرح می شود که آیا نباید این امکان برای ثالث وجود داشته باشد که در قسمت حقوقی رأی کیفری (رد مال) جهت تظلم خواهی اقدام نماید. در این بخش، بعد از طرح ماهوی موضوع در قسمت اول، در قسمت دوم در خصوص مرجع صالح جهت رسیدگی به این موضوع صحبت خواهیم کرد.

۴-۱. بررسی حق ماهوی شخص ثالث در اعتراض به رأی کیفری

در پرونده های حقوقی، مقنن در مواد ۴۲۵-۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح می دارد که چنانچه رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد، نامبرده می تواند نسبت به آن رأی اعتراض کند. ضرورت این امر در پرونده های کیفری دو چندان است؛ زیرا در پرونده های حقوقی

شخص ثالث می‌تواند در جریان دادرسی مدنی به‌عنوان وارد ثالث ورود نماید، در حالی که این امر در پرونده‌های کیفری وجود ندارد. گفتیم که از اوصاف قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده کیفری در مدنی، مطلق بودن آن می‌باشد که غیر از طرفین پرونده ممکن است به ضرر شخص ثالث نیز باشد. مرجع کیفری بر مبنای اصل استقلال حقوق کیفری، بر اساس ظاهر تصمیم می‌گیرد و سؤال این است که آیا متعاقب این ظاهر، اگر واقعیتهای کشف شود، نمی‌توان از ظاهر عبور نمود. بعد از صدور رأی کیفری، شخص ثالثی که در رسیدگی کیفری حضور نداشته است به جنبه مدنی رأی معترض می‌باشد. آیا ورود مرجع کیفری به ارکان رأی کیفری خدشه وارد می‌نماید؟ با توجه به قواعدی که گفته شد، اتخاذ تصمیم دادگاه، جهت احقاق حق ثالث، نباید به اساس رأی کیفری خدشه وارد نماید. آنچه مسلم است در رسیدگی کیفری به رابطه طرفین دعوا با شخص ثالث توجهی نشده است و در مقام رسیدگی به این موضوع نبوده است. در احراز جرم، مرجع کیفری با بررسی فعل متهم و سایر ارکان جرم به بزهکاری مجرم اظهار نظر می‌نماید. آیا در خصوص مالکیت مال موضوع جرم، مرجع کیفری به سایر ارکان جرم رسیدگی می‌نماید. شرط مسلم بودن که از موانع رسیدگی مجدد است در اینجا وجود ندارد. شرط ضروری بودن نیز در اینجا مفقود است. در اثبات جرم، مهم عدم مالکیت متهم بوده که حاصل شده است. تغییر مالک در محکومیت متهم تأثیری نداشته و با این تغییر به اساس رأی کیفری خدشه وارد نمی‌شود. آیا طرح دعوی مالک ظاهری کافی نبوده و در ادامه آیا تغییر مالک مال موضوع جرم تأثیری در احراز مجرمیت متهم دارد؟ با احراز مالکیت شخص ثالث، وی قائم مقام شاکی اولیه می‌گردد؛ به‌نوعی مانند اناطه‌ای که مرجع کیفری، جهت احراز مالکیت مالک واقعی صادر می‌نماید. در آنجا متهم ادعای مالکیت داشته ولی در اینجا شخص ثالث مدعی می‌باشد. دادسرا اگر اطلاعی نسبت به موضوع (مالکیت ثالث) می‌داشت، تصمیمی دیگر می‌گرفت. نظری غیر از این باعث تضییع حقوق ثالث خواهد شد. غیر از این دلیل تحلیلی، ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶^۱ در اجرای حکم، این حق را برای ثالث در نظر گرفته است که اگر مدعی حقی از عین یا منافع باشد، اعلام کند تا مرجع صالح نسبت به ادعای وی رسیدگی نماید. این ماده «در تمام مواردی که حکم به تحویل یا رد مال معین و یا حکم رفع تصرف عدوانی

۱. «اگر عین محکوم‌به در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد، این امر مانع اقدامات اجرایی نیست؛ مگر اینکه متصرف مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه نماید، در این صورت دادورز (مأمور اجرا) یک هفته به او مهلت می‌دهد تا به دادگاه صلاحیت‌دار مراجعه کند و در صورتی که ظرف ۱۵ روز از تاریخ مهلت مذکور فراری دائر بر تأخیر اجرای حکم به قسمت اجرا ارائه نگردد، عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت.»

صادر شده باشد نیز مجرا می‌باشد، حتی اگر حکم رد مال یا رفع تصرف عدوانی از دادگاه کیفری صادر شده باشد. در حقیقت به صراحت ماده ۵۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری در اجرای جنبه حقوقی احکام کیفری نیز قانون اجرای احکام مدنی مجرا می‌باشد» (شمس، ۱۳۹۷: ۶۷۴).^۱ همچنین اطلاق ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز می‌تواند مثبت این نظر باشد. در این ماده مرجع کیفری مکلف به اتخاذ تصمیم در خصوص مال موضوع جرم گردیده که حین تحقیقات مقدماتی کشف و توقیف شده است، که می‌تواند در خصوص ادعای شخص ثالث نیز باشد. جدیدترین موضع قانون‌گذار را می‌توان در ماده ۵۰ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵/۲/۲ دید. در این ماده، به بیمه‌گر یا صندوق اجازه داده شده است، با رعایت مقررات قانون آیین دادرسی مدنی، نسبت به خسارات بدنی و مالی در دعوی (دادگاه رسیدگی کننده به دعاوی ناشی از حوادث رانندگی)، وارد شده یا پس از صدور رأی قطعی مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی اعتراض ثالث نمایند. این ماده اگرچه در خصوص بیمه‌گر و حوادث رانندگی است، با وجود این نشانگر موضع مقنن در خصوص ورود ثالث به پرونده کیفری است. شبهه‌ای که در خصوص ورود ثالث ممکن است مطرح شود این است که به مانند تلف حکمی ثالث بتواند، در مرجع ثانویه، مثل یا قیمت مال موضوع جرم را مطالبه نماید. طرح این موضوع پاک کردن صورت مسئله می‌باشد؛ چراکه که صرف نظر از اینکه با رأی کیفری که متضمن رد مال است در تضاد می‌باشد، حاوی اشتباه دومی است که پذیرفتنی نیست. شاکی مالک مال نمی‌باشد تا استحقاق آن را داشته باشد. وقتی عین مال وجود داشته باشد، نوبت به مثل یا قیمت آن نمی‌رسد. آن چیزی که مسلم است شاکی مالک نمی‌باشد، بنابراین اصرار بر این که به رأی کیفری تعرض نشود بیهوده می‌باشد؛ چراکه با مبانی پیش گفته تعارضی ندارد. مجرم به واسطه جرم مکلف به رد مال است و چه بهتر که به ذی حق واقعی این مال مسترد شود. نکته پایانی اینکه اگر شاکی واقعی نسبت به متهم ادعایی نداشته باشد و در حقیقت اقدام متهم به انجام عمل حقوقی را تنفیذ کند، مورد می‌تواند از مصادیق اعاده دادرسی توسط محکوم علیه باشد.

۱. اداره حقوقی قوه قضائیه نیز طی نظریه شماره ۴۸۵۹/۷۹۰-۷/۱۲/۱۳۹۰ اعلام نموده است که «در بزه فروش مال غیر، منظور از رد مال، همان مال فروخته شده است که متعلق به غیر بوده و احداث بنا در ملکی که متعلق به غیر است برای متصرف ولو اینکه از متهم یا محکوم علیه کلاهبرداری یا ایادی بعدی وی خریداری کرده باشد، حقی ایجاد نمی‌کند و قانوناً مانع از استرداد ملک نخواهد بود. بدیهی است راجع به اعیان احداث شده در ملک مورد استرداد براساس مقررات مربوط از جمله مواد ۴۴ و بعد قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ تعیین تکلیف می‌شود».

۲-۴. مرجع صالح جهت رسیدگی به حق ثالث

با لحاظ قسمت ماهوی قضیه، اگر اعتقاد به حق ثالث به اعتراض داشته باشیم، تعیین مرجع صالح نیز جهت طرح موضوع ضروری است. ممکن است گفته شود صلاحیت مرجع کیفری در رسیدگی به موضوعات حقوقی به صورت استثناء و فقط در ضرر و زیان ناشی از جرم می باشد که حسب ذیل ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری تا قبل از اعلام ختم دادرسی در پرونده کیفری است؛ لذا رسیدگی به اعتراض شخص ثالث قابل پذیرش در مرجع کیفری نبوده و دادگاه حقوقی باید به موضوع رسیدگی نماید. کما اینکه رسیدگی به اختلاف در مالکیت (کلاهبرداری مال غیر منقول) در جریان پرونده کیفری نیز از موارد اناطه بوده است که مرجع کیفری صالح نبوده است. این ایرادات مسموع نمی باشد؛ اولاً منع ورود ثالث در جریان دادرسی کیفری به علت ذی حق نبودن در رسیدگی به جرم، محرمانه و غیر علنی بودن تحقیقات مقدماتی (ماده ۹۱ و ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲) و جلوگیری از هرگونه مانع رسیدگی سریع به جرم بوده است، در حالی که این مانع در اینجا مفقود است و ادعای ثالث نیز رسیدگی به ادعای حق وی در خصوص مال موضوع جرم است که در جریان دادرسی کیفری، همان ضرر و زیان ناشی از جرم ادعایی طرفین پرونده می باشد. بنابراین در همان راستا توسط مرجع کیفری (دادگاه کیفری یا دادگاه تجدیدنظر) رسیدگی می شود. ثانیاً از حیث اینکه مرجع کیفری اشراف بر موضوع داشته و جهت جلوگیری از خدشه بر اعتبار آن دادگاه، صلاحیت وی بر مرجع حقوقی ارجح می باشد. در همین راستا دادنامه شماره ۱۳۴-۹۳ مورخ ۱۳۹۳/۲/۱ صادره از شعبه ۶۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران اعلام شده است: «... دادگاه با بررسی محتویات و مستندات پرونده و مطالعه لوایح ابرازی از ناحیه طرفین، نظر به اینکه برابر ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر گردیده است «شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید...» بنابراین مقررات راجع به اعتراض شخص ثالث قابل تسری به احکام دادگاه های عمومی جزایی که در دادگاه تجدیدنظر استان تهران تأیید یا نقض گردیده اند می باشد. افزون بر آن، مستنبط از مقررات ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی این است که شخص ثالث که در جریان دادرسی جزایی مداخله نداشته است می تواند نسبت به حکم دادگاه از حیث رد مال یا ضبط آن اعتراض نماید. از این رو، مقررات قانونی هم در زمینه جزایی و هم در زمینه امور حقوقی، اعتراض شخص ثالث که در فرایند دادرسی اعم از جزایی یا حقوقی مداخله نداشته و حکم صادر شده مخل به حقوق وی است پیش بینی شده است. بنا به مراتب پیش گفته ایراد وکیل خوانده ردیف سوم در ارتباط با اینکه دعوی به کیفیت مطروحه قابل استماع نیست، مردود اعلام می گردد. در ادامه دادنامه چون آپارتمان موضوع رأی متعلق حق شخص دیگری به موجب دادنامه دیگری قرار گرفته است،

نامبرده می‌تواند برای احقاق حق به فروشنده ملک به وی مراجعه و علیه وی اقامه دعوی نماید...»^۱ در نظر مخالفی، شعبه ۳۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، طی دادنامه شماره ۱۷۹-۹۳ مورخ ۱۳۹۳/۲/۱۶ درخصوص اعتراض ثالث اعلام نموده است: «...با ملاحظه پرونده بدوی و تجدیدنظر، موضوع دادخواست اعتراض ثالث، امر کیفری بوده که با شکایت آقای ب.خ. علیه آقای ح.م. دایر بر تصرف عدوانی، دادگاه با احراز تصرف عدوانی و تجاوز به حریم راه ضمن صدور رفع تصرف و اعاده وضع به حال سابق به شرح دادنامه ۹۲۰۶۹۷ مورخ ۹۲/۷/۲ حکم بر محکومیت آقای ح.م. به پرداخت مبلغ هجده میلیون ریال در حق دولت صادر کرده و رأی صادره در این دادگاه تأیید شده است. نظر به مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی اعتراض ثالث در امر حقوقی و در دعوی حقوقی که رأی صادر شده قابل طرح می‌باشد و پرونده مطروحه حاضر کیفری بوده و رأی صادره قطعی است و قانون آیین دادرسی کیفری برای اعتراض به رأی قطعی کیفری طرق فوق‌العاده دیگری را پیش‌بینی کرده و ذی‌نفع می‌تواند با انطباق موضوع با طرق فوق‌العاده رسیدگی در مراجع مربوطه، اعتراض خود را مطرح نماید؛ علی‌هذا دعوی اعتراض ثالث در پرونده کیفری قابلیت استماع نداشته و قرار رد دعوی خواهان اعتراض ثالث به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره قطعی است.»^۲ توسل به طرق فوق‌العاده، احتمالاً ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد که به‌عنوان یکی از مصادیق اعاده دادرسی می‌باشد. ماده ۴۷۵ قانون اشاره شده، پیرو ماده ۴۳۳ همان قانون، فقط به طرفین پرونده و دادستان کل کشور و دادستان مجری حکم حق اعتراض داده است، نه ثالث. تمام بحث این است که آیا ثالث می‌تواند ورود نماید یا خیر. مواد اعلامی تاب این تفسیر را ندارد. در مقام نتیجه‌گیری درخصوص دو نظر، عدالت ایجاب می‌نماید که هر جا ظلمی وجود داشته باشد نسبت به آن رسیدگی شود. عدم پیش‌بینی اعتراض ثالث در قانون آیین دادرسی کیفری مانع از این نمی‌شود که از قوانین دیگر استفاده نماییم. موضوع مورد رسیدگی اگرچه در مورد جرم است، ولی مال موضوع جرم یک امر مدنی است که با ضمانت اجرای کیفری پاسخ داده شده است. افزون بر اینکه ذیل ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص ضرر و زیان ناشی از جرم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی را پیش‌بینی نموده است، لذا مواد قانون آیین دادرسی مدنی در اینجا قابل استفاده است.

1. <http://j.ijir.ir/subsystems/jpri2/showjudgement.aspx?id=vxRpoun6ustjRnm9>

2. <http://j.ijir.ir/subsystems/jpri2/showjudgement.aspx?id=bxevcvRmujAvsOk9>

نتیجه

تأثیر دعوای کیفری در حقوقی، فقط در مرحله رسیدگی نمی‌باشد، بلکه بعد از صدور رأی نیز این تأثیرپذیری ادامه دارد. ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی برتری رأی کیفری بر حقوقی را با شرط مؤثر بودن بیان نموده است، بدون اینکه جزئیات این امر را بیان نماید. در حقوق فرانسه، با ذکر دو شرط مسلم و ضروری بودن تصمیمات کیفری، این قاعده بهتر تشریح شده است که در حقوق ایران نیز می‌توان از آن پیروی نمود. شرط تأثیر عبارتست از آنکه می‌تواند محدوده تصمیم دادگاه کیفری را مشخص نماید. البته این عبارت برای بیان مقصود کافی نبوده، لذا باید عبارت مسلم و ضروری بودن را تشریح نمود. عبارت مسلم بودن در مقابل احتمالات به کار می‌رود؛ اگر قاضی کیفری اعلام کند، به نظر می‌رسد تخریب ناشی از قوه قهریه باشد، این اظهار نظر برای مرجع حقوقی لازم‌الاتباع نمی‌باشد. همچنین عبارات مبهم و توأم با شک و تردید نیز همین خاصیت را دارد. البته اگر قاضی کیفری به واسطه شکی که در اثبات موضوعی حادث گردیده و به واسطه آن اصل برائت را جاری نماید، این برائت تأیید مسلمی است که اصولاً مرجع حقوقی را پایبند می‌کند. همچنین غیر از مسلم بودن باید ضروری نیز باشد؛ «یک تأیید لازم (ضروری) تأییدی است که دادگاه کیفری برای توجیه تصمیم محکومیت یا برائت خود مکلف به انجام آن می‌باشد. مثلاً تأیید مربوط به وجود یا عدم عمل مادی تشکیل‌دهنده جرم یک تأیید لازم است. این تأیید قضیه‌ای است که به طور لازم قضاوت شده است، چون متکای تصمیم کیفری است. با لحاظ دو شرط مذکور مرجع حقوقی تابع می‌باشد.

استثنایی که در این خصوص وجود دارد، اولاً در خصوص خریدار مالی می‌باشد که ناقل به قصد فرار از دین معامله کرده است. اگر خریدار علم به موضوع فرار از دین نداشته باشد، رأی کیفری محکومیت ناقل در خصوص مال موضوع جرم تأثیری بر منتقل‌الیه ندارد. با بررسی قاعده غیرقابل استناد بودن نسبت به شخص ثالث، به این نتیجه رسیدیم که معامله به قصد فرار از دین نمونه‌ای از قاعده بوده و هر کجا که هدفی ایجاب نماید که از شخص ثالث حمایت شود می‌توان از این قاعده استفاده نمود. ضمانت‌اجراهای بطلان، فسخ، انفساخ و صحت که در سیستم حقوقی ما شناخته شده می‌باشند، به اندازه این قاعده کارایی ندارند؛ چراکه این قاعده، با حفظ حقوق ثالث، اثر نسبی معامله پایه را نیز حفظ می‌نماید. ثانیاً شخص ثالث متضرر از جرم می‌باشد. چنانچه مرجع کیفری مثلاً در جرم کلاهبرداری حکم به رد مالی بدهد که تعلق به شخص ثالث داشته باشد، ثالث می‌تواند در مرجع کیفری جهت اثبات ادعای خود طرح دعوا نموده و ورود آن مرجع با لحاظ مبانی موجود (شرط مسلم و ضروری) منعی ندارد، چون به اساس رأی کیفری خدشه‌ای وارد نشده است.

فرض این است که دادگاه حقوقی مکلف به تبعیت از رأی کیفری است، حتی اگر اشتباه باشد ولی نمی‌توان منکر شد که تصمیم دادگاه حقوقی (به تبعیت از رأی غلط کیفری) منصفانه نمی‌باشد. پیشنهاد می‌گردد، این اختیار برای مرجع حقوقی باشد تا در موارد اشتباه بتواند خود تصمیم بگیرد. این موضوع می‌تواند در قالب تبصره‌ای به ماده ۱۸ اضافه شود. حذف ماده ۱۸ چنانچه در حقوق انگلستان وجود دارد نیز راهگشا نیست؛ چراکه در غیر موارد اشتباه، ورود مجدد مرجع حقوقی به مواردی که توسط مرجع کیفری احراز شده است معقول نیست. قواعد (از جمله ماده ۱۸) بر اساس اصولی توسط مقنن پیش‌بینی شده است که حذف آن نظام حقوقی را بهم می‌ریزد. بنابراین با حفظ آن می‌توان نقص آن را در قالب تبصره برطرف نمود.

منابع

فارسی

- آخوندی، محمود (۱۳۹۴)، شناسای آیین دادرسی کیفری، دفتر اول، چاپ هفدهم بهار، نشر دوران‌دیشان.
- آشوری، محمد (۱۳۹۵)، آیین دادرسی کیفری، چاپ نوزدهم، تهران: انتشارات سمت.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲)، تمایز بنیادین حقوق مدنی و حقوق کیفری، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۸)، «موارد و آثار حکم قطعی غیر قابل اجرا»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۳، شماره ۱۰۵.
- شمس، عبدالله (۱۳۹۷)، اجرای احکام مدنی، قواعد عمومی، جلد نخست، چاپ نخست، تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات دراک.
- علی‌آبادی، عبدالحسین (۱۳۹۱)، موازین قضایی هیئت عمومی دیوان عالی کشور، جلد اول، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۴)، اعمال حقوقی، قرارداد-ایقاع، چاپ ۱۳، تهران: شرکت انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، چاپ نهم، تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۵)، حقوق مدنی، خانواده، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشار.
- متین‌دفتری، احمد (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مجد.
- مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) پژوهشگاه قوه قضائیه، بهمن ۹۱، پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور، چاپ اول ۱۳۹۳.
- میر محمد صادقی، حسین (۱۳۹۴)، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، چاپ سی ام، تهران: نشر میزان.
- نوربها، رضا (۱۳۹۶)، زمینه حقوق جزای عمومی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

غیرفارسی

- Outy, cedric (2003), chose jugée, rep. pr. civ. Dalloz. - Verny ; èdouqrd (2018) procédure pènaele ; professeur à luniversite panthèon -assqs ; parisII, 6^e édition, Dalloz.
- Mazeaud et Tunc, H. et L (1958), Traite Theorique et pratique de la responsatilitè civil, delictuelle et contractuelle, T.2, 5 edition
- Procédure pénale ; 26^eédition ; Dalloz. - Gaston stefani, Georges levasseur, Bernard bouloc 2018-Rèpertoire de droit pénal et procédure pénal) (2000), chose jugée, tomeIIdalloz,2^e edition, paris.